

اپرای موش‌ها

فهرست

- ۹..... استاد کوچولو
- ۱۱..... بچه مگس تودشکی
- ۱۵..... وقتی من میراث‌دار قوزِ بینی خاندان اعجمی شدم
- ۲۵..... تبرج
- ۳۱..... خوبه، هوا خوبه!
- ۳۵..... دخترک لهستانی من
- ۳۹..... اپرای موش‌ها
- ۶۱..... فاطمی خانم
- ۶۵..... گردنبندی که رژی نمی‌شد

استاد کوچولو

اون سه تا دختری شیرازی، همونا که از بس نزدیک میزش می‌شینن وقت دیدنشون چشاش کمی چپ می‌شه و گاهی تشخیصون از هم سخت می‌شه، همونا که کله‌هاشون برا هیکل لاغرشون خیلی گنده‌س، با رژ نارنجیشون، مچ پاهای سیاه خیلی نازکشون و همونا که هر از گاهی با قیافه‌ی بی‌حالشون، چشاشون از بس که آرایش نداره مریض به نظر می‌رسه و اون ممدرضا برزگری، اون ممدرضای عزیز که این دختری مردنی سی و هشت کیلویی رو - همون که تو مطب دندون پزشکی کفش از وحشت پرتاب شده‌شو از زیر کابینت دکتر بیرون می‌کشن - بزرگ منجی زندگی سیاهش می‌دونه. اون همون استاد کوچولویی که با پای پیاده هر شب تنهایی از کوچه‌های پهن و دراز دانشکده میاد، بعد از اینکه تو ناله‌های اسفندی گربه‌ی خانم رحیمی سرش از لابه‌لای ورقه‌های کاهی ماد و هخامنشی باد کرده و اونو عین طوطی به ممدرضای عزیز و بقیه تحویل داده. همون دختری رو می‌گم که وقتی زنگ آپارتمانو زد کسی درش رو وا نکرد و سگ چروک خورده‌شون اونقد جوگیر شده بود که وا نکردن درو به واق‌واقای هوشمندانه‌ش تو گرفتن دزد ربط می‌داد و همون دختری بود که وقتی درو واسش باز کردن شونه‌هاشو با ادا واسه